Kh\_Osool\_SMJS\_981003

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۳ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم آقای خویی مرسلات صدوق را حجت نمی‌دانند با این بیان که ممکن است مبنای شیخ صدوق در اعتبار روایت با مبنای ما فرق داشته باشد.

آقای سیستانی در پاسخ این بیان اوّلاً نقض کردند که این بیان در توثیقات و تضعیفات رجالیون هم می‌آید و شما آنجا را قبول دارید، اینجا را چرا قبول نمی‌کنید.

ثانیاً جواب حلّی ارائه می‌دهند که لازمة اصالة الحس عند دوران امر الخبر بین الحدس و الحس این هست که روایت را حمل کنیم بر حس. و در ما نحن فیه در مرسلات صدوق احتمال حس ولو من جهة نقل کابر عن کابر و ثقة عن ثقة موجود هست. بنابراین ما باید مرسلات صدوق را علی القاعده بپذیریم. البته بعد ایشان نکات دیگری را متعرض می‌شوند که بعد عرض می‌کنیم.

به نظر می‌رسد این بیانی که ایشان دارند، این بیان ناتمام است. ما یک سری اصل‌هایی را گاهی اوقات در نظر می‌گیریم، یک قانون عام و یک لفظی بیان می‌کنیم بعد شروع می‌کنیم به اطلاق این قانون تمسک کردن، یک چیزی به نام اصالة الحس در نظر می‌گیریم. می‌خواهیم ببینیم آیا این اصالة الحس اطلاقش مثلاً شامل اینجا می‌شود یا نمی‌شود؟

اینجوری نباید با سیره‌های عقلائیه و قواعدی که بر پایة ارتکازات عقلائیه استوار است برخورد کرد. دید موارد کجاها عقلا این را به کار می‌برند، کجاها به کار نمی‌برند.

یک موقعی یک بنده خدایی آمده می‌گوید که زید عمرو را کشت. ما احتمال می‌دهیم که این حدس زده باشد، احتمال می‌دهیم حس کرده باشد. اینجا بگوییم که ادلة حجیت خبر، ادلة شهادت، هر کدام تعبیر بکنید اقتضاء می‌کند که ما این خبر را بپذیریم. ولی یک جایی می‌دانیم اینکه می‌گوید زید عمرو را کشت، خودش ندیده، از کس دیگری این مطلب را شنیده. یعنی قطعاً خودش ندیده. یا حدس زده، یا از کس دیگری شنیده. اینجا هم بگوییم دوران امر بین حس و حدس هست، ما می‌گوییم این حدس نزده، از کس دیگری این مطلب را شنیده. اینکه این مطلب را از کس دیگری شنیده آیا ما می‌توانیم بگوییم حتماً آن شخصی که این ازش شنیده ثقه بوده؟ یک بحث بحث این است که حدس نزده، بر مبنای اخبار دیگری این مطلب را دارد به ما خبر می‌دهد. این را بگوییم بله. ولی اینکه آن شخصی که این را اخبار داده، آن هم ثقه بوده حتماً آیا این را قابل اثبات هست؟ خیلی روشن نیست که ما بتوانیم این را اثبات کنیم که آن مخبر عنه‌ای که واسطة در نقل، آن واسطه هم ثقه هست.

با اصالة الحس این را اثبات کنیم که واسطه ثقه است نمی‌شود اثبات کرد.

این یک بیان بدوی هست که به نظر می‌رسد.

حاج آقا یک بیانی دارند در واقع تعمیق همین بیان بدوی است. ایشان می‌فرمودند که اینکه مرحوم صدوق بگوییم که تمام مواردی که این مرسل تعبیر می‌کند همة اینها یک اخبار متواتری وجود داشته، ما مطمئنیم که اینجور نیست. آن که هست حداکثر اینکه بگوییم اینها براساس یک خبری که معتبر هست در نزد خودش قال الصادق را تعبیر کرده و ما اینکه بخواهیم بگوییم براساس یک خبری که معتبر است عند الکل هست، بنابر جمیع مبانی معتبر هست این را کأنّ متواتری هست که هیچ اختلافی در پذیرشش نیست، آدم مطمئن هست که به این شکل نیست. حالا که قرار شد براساس یک خبری باشد که در نزد صدوق حجت است، این خبر، دو تا مقدمه دارد برای اثبات معتبر بودن خبر در نزد صدوق.

یکی اینکه صدوق یک مبانی در حجیت خبر دارد. خبر معتبر باید این شرایط را داشته باشد.

نکتة دوم اینکه شرایطی که در اعتبار خبر هست در این مورد موجود است.

حاج آقا می‌فرمودند در مرحلة تطبیق کبری بر صغری شما بگویید اصل این هست که صدوق قولش حجت هست. فرض کنید نمی‌دانیم صدوق عقیده‌اش این هست که خبر امامی که لم یظهر منه فسق حجت است.

نمی‌دانیم این راوی که از او نقل کرده و به توسط او این خبر اثبات شده، امامی که لم یظهر منه فسق هست یا نیست؟ آن صغرای قضیه، تطبیق آن ضابطة اعتبار خبر بر افرادی که در این وسط واقع هستند. این تطبیق را شما بگویید که دوران امر بین حس و حدس اینها را شامل می‌شود و اینها معتبرند. ولی در آن کبرای قضیه، در اینکه چه چیزی در اعتبار خبر شرط است، شرایط معتبر در صحت خبر و حجیت خبر در نزد صدوق چیست، در آن ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که آن دیدگاه صدوق با دیدگاهی که ما داریم مطابق هست. به تعبیر حاج آقا اصالة التصفیه در دیدگاه رجالی و اصولی شیخ صدوق در بحث حجیت خبر واحد ما نداریم. و همین است که آن کبری حدسی هست، ما اینجا قطع داریم حدسی در کار هست. اینجا بحث احتمال نیست که در جایی که دوران امر بین حس وحدس هست احتمالی باشد. قطع داریم که در صغرایش هم در تطبیقاتش حدسش قطعی نباشد در کبرایش حدسش قطعی است. یک امر استنباطی است که آیا مثلاً در اعتبار خبر، خبر عادل معتبر است، خبر ثقه معتبر است. خبر امامی که لم یظهر منه فسقٌ معتبر است. مثل اصالة العدالة که آقای خویی قائل هستند که قدما اصالة العداله‌ای بودند و بر خبر کل امامیه لم یظهر منه فسق اعتبار می‌کردند. آن مبانی مختلفی که اینجا وجود دارد. بنابراین ما نمی‌توانیم با این بیان حجیت مرسلات مرحوم صدوق را اثبات کنیم.

شاگرد: نفرمودند این تلازم که کبری نزد مرحوم صدوق حدسی بوده چه کاری داشته که کبرایش حدسی باشد؟

استاد: نه، برای اینکه اثبات حجیت خبر بشود دو تا مقدمه هست. نتیجه تابع اخس مقدمتین هست.

در آن تقریب بدوی که ما ذکر کردیم گفتیم که جایی که شک داشته باشیم که کسی که دارد خبر می‌دهد براساس حدس خبر می‌دهد یا براساس حس خبر می‌دهد. اصل اینکه براساس حدس نیست را ما می‌توانیم با اصل نفی کنیم. فقط اینکه آیا آن واسطه‌ای که اینجا هست ثقه هست یا ثقه نیست، این را نمی‌توانیم اثبات وثاقتش را بکنیم.

این تقریبی که حاج آقا اخذ کردند، اوّلاً در این بحث اگر ما از اوّل می‌دانستیم که مبنایش در توثیق وثاقت بود، در اعتبار وثاقت بود، ایشان می‌گویند مشکلی ندارد. می‌گویند در اینکه این راوی ثقه هست یا ثقه نیست آن خبر می‌دهد که این راوی ثقه است. خب ما قبول می‌کنیم. وثاقت راوی را می‌پذیریم. بحث ما این هست که معلوم نیست، به وثاقت دارد خبر می‌دهد. به اعتبار روایت در نزد خودش خبر می‌دهد و اعتبار روایت در نزد خودش معلوم نیست که چه شرایطی را در این اعتبار شرط می‌دانسته.

اصلاً در مورد صدوق ما احتمال حدس را که بر مبنای یک اجتهاد صرف این اخبار را آورده باشد از جهت دیگری منتفی است. یعنی نیاز به این اصالة الحس به آن معنا نداریم. چون ایشان می‌گوید که تمام روایت‌های این کتاب مستخرج من کتب مشهورة علیها المعوّل وإلیه المرجع. اینها همه کتاب‌های حدیثی هستند. کتاب‌هایی که اسم می‌برد، کتاب‌های حدیثی هستند و بر مبنای حس و اجتهاد، همة اینها از کتاب‌های حدیثی گرفته شده، همین که از کتاب‌های حدیثی گرفته شده، خودش تقریباً اسم کتاب‌هایی را که در مقدمة فقیه ذکر می‌کند از آنها مشخص است. خارجاً هم ما می‌دانیم مرحوم صدوق دعبش و در چیزها این نیست که به غیر روایات تمسک کند. یک مطلبی را به امام صادق، آن هم به امام صادق نسبت بدهد، قال الصادق امثال اینها.

اینجاها مشخص است که بر مبنای یک روایتی است. حدس ممکن است مرحوم صدوق بر مبنای آیة قرآن یک فتوایی را صادر بکند. ولی آیة باعث نمی‌شود قال الصادق بگوید که. اینکه آن مقداری که ما می‌توانیم از اصالة الحس اثبات کنیم آن مقدار اصلاً نیازی نیست. آن مسلم است. یقینی هست که اینجا بر مبنای یک روایتی هست، نه بر مبنای صرفاً استنباط از قواعد، استنباط از آیة قرآن، استنباط از سیرة عقلاء امثال اینها. چون آنها مصحح قال الصادق و قال الباقر، نسبت مطلب به امام علیه السلام نیست.

اینکه مطلبی را بخواهیم به امام نسبت بدهیم بر مبنای یک روایتی باید باشد. حالا اینکه این روایت معتبر هست یا معتبر نیست آن را باید مورد بحث قرار داد. این در فرمایش حاج آقا اصلاً بحث اینجا استوار کردند که مرحوم صدوق بر مبنای یک روایتی گفته. اینکه این روایت تمام این موارد را روایت‌های متواتر بوده باشد، آدم می‌داند این شکل نیست که روایت‌های متواتری در تمام این موارد باشد.

یک نکته‌ای اینجا در این بحث وجود دارد که فکر می‌کنم نکتة خاص که یک مقداری مطلب را هم روشن‌تر می‌کند و فرق بین توثیقات رجالیین و مرسلات صدوق را هم تا حدودی معتبر می‌کند. یک بحث مرسلات خصوص صدوق است. اینکه می‌خواهم بگویم در مرسلات خصوص صدوق است. ولی یک بحث عام‌تری وجود دارد. فرض کنید شیخ مفید اگر یک قال الصادق بگوید، آیا می‌توانیم آن را معتبر بدانیم؟ از آن قدیمی‌تر ابن ابی عقیل در کتاب‌هایش از آنها خیلی وقت‌ها نقل می‌کنند روایاتی که اینها نقل کردند. آیا این روایت‌هایی که از امثال ابن ابی عقیل نقل کرده علی ما هو المروی عن آل محمد آل الرسول، اینجور تعبیرات، چیزهای ابن ابی عقیل خیلی هست. آیا اینجور روایت‌های مرسلی که کلام شیخ طوسی در مبسوط، به خلاف وارد شده. در کلام شیخ مفید در مقنعه وارد شده. در کلام ابن ابی عقیل فی ما نقل عنه العلامة، مختلف اینها وارد شده، اینها معتبر هست یا معتبر نیست؟

این بحث‌هایی که تا حالا می‌کردیم بحث‌های عام بود.

ولی خصوص مرسلات صدوق یک بحث خاص دارد که بحثش یک مقداری خاص، روشن‌تر می‌کند. آن نکته‌ای که در مقدمة درایة النور به آن پرداختم این است که مرسلات صدوق گونه‌های مختلف دارد. در بعضی موارد مرحوم صدوق اصلاً در مقام بیان سلسلة سند نیست. مثلاً در مستحبات، در فضائل در ثواب. کسی در فقیه دقت کند، فرق است بین جاهایی که می‌خواهد مستحبات را ذکر بکند، و جاهایی که نمی‌خواهد مستحبات را ذکر کند. در جاهایی که نمی‌خواهد مستحبات را ذکر کند اصلاً مقید به سند نیست قال الصادق بیاورد. اینجا که مقید همین عدم تقید به سند خودش نشانگر این است که مرحوم صدوق به اعتبار سند نمی‌خواهد این روایت را تصحیح کند. و الا نباید فرق داشته باشد بین موارد مستحبات و واجبات.

این پیداست یک مبنای دیگری، مثلاً تسامح در ادلة سنن را ایشان به آن اعتماد دارد، ولو نه از باب روایات احادیث من بلغ، به خاطر حسن انقیاد عقلی. به هر حال اینکه ایشان در نحوة اسنادها بین موارد مستحبات و واجبات فرق می‌گذارد. مستحبات را معمولاً مرسل ذکر می‌کند، پیداست در مستحبات چندان به سند اعتنا ندارد. در مستحبات ما نمی‌توانیم بگوییم مرحوم صدوق به اعتبار سندی می‌خواهد روایت را معتبر کند. اما در واجبات.

در واجبات در خیلی جاها شما می‌بینید ایشان ۲۰ تا روایت داریم، ۳، ۴ تا را سند ذکر نمی‌کند در لابلای این ۲۰ تا. بقیه را سند ذکر کرده. مرادم از سند این هست که اسم یک یا دو راوی از روات خبر را می‌آورد. ولی در ۳، ۴ تایش اسم هیچ راوی را نیاورده، با قال الصادق و قال الباقر و ابتدای به نام امام علیه السلام روایت را می‌آورد.

بحث این است که چی شده که مرحوم صدوق بعضی‌ها را نام راوی را آورده، بعضی‌ها را نام راوی را نیاورده؟ من این را بررسی کردم. یک چیزی حدود ۶۰، ۷۰ درصد مواردی که مرحوم صدوق در این موارد مرسل ذکر کرده در جاهای دیگر هم خبر مرسل بوده یعنی عمّن اخبره بوده، عن رجلٍ بوده، امثال این تعبیرات. یا مرسل بوده یا راوی‌اش مجهول بالمرّة بوده که ذکر راوی هیچ اعتباری بر روایت نمی‌آورده. در واقع یعنی مرحوم صدوق اگر به این خبر اعتماد کرده حتماً به خاطر سند نبوده، به خاطر قرائن خارجیه بوده. یک موارد مثلاً ۱۰ درصدی مواردی بوده که روایت سندهای زیاد داشته.

۱۰، ۲۰ درصد هم مجهول است نمی‌دانیم علت چی است. و این مواردی که روایت هست به دلیل پر راوی بودن و تعداد زیاد راوی بودن مرحوم صدوق نام روات را نیاورده، با آمارگیری و تتبع در موارد مختلف یک چیزی حدود ۱۰ درصد است و درصد بسیار بالایی‌اش روایت در جایی دیگر مرسل بوده. بنابراین ما در جایی می‌توانیم اصالة الحس را جاری کنیم که قرینة عقلایی بر حدسی بودن نباشد. و ما در مورد مرسلات صدوق قرینة روشن بر حدسی بودن اکثر مواردش داریم. و درجایی که قرینة بر حدسی بودن اکثر موارد وجود داشته باشد اصالة الحس جاری نمی‌شود.

این چکیدة عرض من هست. توضیحات یک مقدار مفصل‌ترش را در مقدمه‌ای که بر درایة النور نوشتم و در اوّل درایة النور هست در مورد مرسلات صدوق تحت همین عنوان مرسلات صدوق مفصل بعضی نمونه‌هایش را آوردم، البته نمونه‌های بعضی‌اش را آوردم. ولی اینکه می‌خواهم بگویم به دو طریق هم بحث را دنبال کردم.

یک طریق این است که یک مجموعة مرسلات را، مثلاً ۳۰، ۴۰ تا مرسل مختلف را دنبال کردم که این مرسلات آیا در جای دیگر نقل شدند یا در جای دیگر نقل نشدند. مثلاً از این ۳۰ تا مرسل ۲۰ تایش جای دیگر نقل شدند. این ۲۰ تایی که جای دیگر نقل شدند این آمارگیری‌ها روی آن ۲۰ تا پیاده شده.

یک مدل کار این هست که در بعضی موارد منبع شیخ صدوق با مقارنة روایت ترتیبی به دست می‌آید. مثلاً فرض کنید بعضی موارد از کافی گرفته شده. بعضی موارد از کتاب محاسن گرفته شده. کتاب محاسن در قسمت کتاب الحج قسمتی دارد کتاب السفر و اینها. آنها همه‌اش از محاسن است. و مقایسة با محاسن نشان می‌دهد که آن جاهایی که در محاسن روایت این بوده عن ابن ابی عمیر عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلام، این را تبدیل کرده به قال الصادق علیه السلام چون راوی اخیری که ایشان معمولاً، راوی اخیر را می‌آورد ذکر آن راوی هیچ ارزشی برای اعتبار سند ندارد. بنابراین ایشان اعتمادش به روایت به قرینة خارجیه است. چون اعتمادش به قرینة خارجیه است، سند آوردن به چه درد می‌خورد؟ سند آوردن که چیزی نمی‌کند.

شاگرد: موارد منفرد هم در آن لحاظ کردید که منفرد هست یا نیست؟ شاید این موارد خیلی‌هایش

استاد: نه، به آنهایش کاری ندارم. بحث انفراد عن انفراد

شاگرد: یکی از قرائن خارجی‌اش شاید این باشد که چون روایت متعدد خودش نقل کرده این مرسله هم در کنار آنها.

استاد: نه بحث سر این هست که چرا اصلاً این را مرسل ذکر کرده؟ چرا اسم راوی را نیاورده؟ کار به این نداریم که معتبر هست یا نیست. بحث این است که ایشان که ۲۰ تا روایتدر این باب آورده، ۱۷ تا روایتش مسند است.

شاگرد: نخواسته خودش را درگیر با ضعف سندی کند.

استاد: نخواسته چرا آن ۲۰ تا را درگیر کرده. تصادفی که نیست.

شاگرد: شاید تصادفی است.

استاد: نه اینجور نیست. ۱۷ تا خودش را درگیر کرده، این ۳ تا را نخواسته درگیر کند؟ یک موقع هست طرف اصلاً بنای درگیر کردن ندارد خب یک حرفی. ولی نه از ۲۰ تا، ۱۷ تا خودش را درگیر کرده.

شاگرد: در آن ۱۷ تا مگر چجوری است؟

استاد: اسم راوی آورده. گفته قال الزراره، روی زراره. اسم راوی را آورده.

شاگرد: ضعف سندی دارد یا ندارد؟

استاد: نه، بحث ضعف سندی. بحث سر این هست که چرا اسم راوی را در ۱۷ تا آورده در اینها اصلاً اسم راوی را نیاورده؟

در جایی ایشان اسم راوی را نمی‌آورد که آوردن اسم راوی بر اعتبار روایت نمی‌افزاید. درصد بالایش.

شاگرد: آن ۱۰ درصد هم باز از معصوم اسناد جزمی دارد؟

استاد: بله، اسناد جزمی داده. مثلاً گفته قال الصادق علیه السلام، ۵، ۶ تا راوی داشته.

علی ای تقدیر اعتبار ایشان به جهت سند نیست. اعتبارش وقتی به جهت سند نبود. ما در جایی می‌توانیم اصالة الحس را جاری کنیم که به اعتبار سند ایشان دارد صحبت می‌کند. ولی جایی که به قرینة خارجیه دارد چیز می‌کند. حالا آن قرینة خارجیه چی چی هست کاری نداریم.

تصور می‌کنم که یک چیزهایی گاهی اوقات در این بحث‌ها مطرح می‌شود که فرضیه‌هایی هست که از آن شخص هم بخواهیم در مورد این فرضیه یک توضیحی بدهیم إلّا توضیحات کلی چیز دیگری دستگیر انسان نمی‌شود.

شاگرد: در همة مواردی که مرسل آورده در بین اینها، اینها همه در کنارش روایت صحیح بوده یا روایت معتبری بوده که در مجموع می‌شده مثلاً اعتماد کرد، اینجا نمی‌توانیم اعتبار، یعنی اعتماد؟

استاد: نه اینجور نیست که این شکلی باشد. بگوییم همة موارد در جایی هست که یک روایت معتبری کنارش بوده، اینها را فقط به عنوان مؤید ذکر می‌کرده. نه اینجور نیست. اصلاً علتی که ما به این مرسلات نیاز داریم این است که منفردند. اگر در همة موارد یک چیز کنارش داشته باشیم، به چه درد ما می‌خورد. اینکه ما می‌خواهیم، اینکه منفرد هستند.

بحث این است که برای چی این بحث را می‌کنیم؟ برای اینکه ثمره داشته باشد. جایی که تمام مرسلات صدوق اگر کنارش یک روایت صحیح هست، روایت صحیح است حجت است. اینکه ما بحث می‌کنیم، اصلاً بحثش در مورد منفرداتش است.

شاگرد: یک اشکالی ممکن است این نظریه را تحلیل بکند، اگر در سایر اسناد فقیه غیر از آنهایی که قال الصادق، چه به لسان جزم چه به لسان روحیه، در مواردی سند را تفصیلاً ذکر می‌کند هم موارد متعددی مشاهده بشود که عمّن اخبره، عن رجلٍ دارد، جاهایی که باز هم مشابه همین اگر می‌خواست مبنایش این باشد.

استاد: یک نکاتی هست در مورد اینکه ایشان چقدر به سند، چه مقدار از روات سند را می‌آورد. آن توضیحاتی دارد، آن توضیحات نیازمند به یک بحث مفصل‌تری است.

استاد: این بحث در مورد مرسلات تا این مقدار. آقای سیستانی در ادامة بحث یکی دو تا نکته اشاره می‌کنند. می‌گویند پاسخ مطلب این هست که، یکی اینکه ما اصلاً مبنایمان خبر موثوق الصدور هست، تا اطمینان نیاورد حجت نیست. خبر ثقه را حجت نمی‌دانیم. آن اصالة الحس در جایی بود که خبر ثقه را شخصی حجت بداند. ولی ما خبر ثقه را حجت نمی‌دانیم و خبر ما باید اطمینان بیاورد، اگر از این خبر مرسل اطمینان بیاید که معتبر است، نیاید که نمی‌آید، بنابراین این بحث اصلاً روی مبنای ما جا ندارد.

نکتة دوم اینکه با توجه به عبارت مقدمة صدوق در فقیه که می‌گوید فقط من منقولاتی می‌آورم که حجة فیما بینی و بین ربی، نباید تفصیل قائل شد بین اسناد جزمی و اسناد غیر جزمی. چون همه‌اش مشمول آن شهادت شیخ صدوق در مقدمه هست.

این را حاج آقا یک توضیحی می‌دادند که آن توضیح، توضیح خوبی است. حاج آقا می‌فرمودند گاهی اوقات راوی، مؤلف کتاب ولو به حسب ظاهر اسنادش جزمی است، ولی مراد از قال الصادق که می‌گوید، یعنی قال الصادق علی ما فی کتب الحدیث. فرض کنید مکارم الاخلاق طبرسی همه‌اش قال الصادق، قال الباقر یعنی نمی‌خواهد بگوید همة این روایت‌ها، روایت معتبر است. یک منبری که بالای منبر می‌گوید قال الصادق، نمی‌خواهد بگوید که این سند معتبر دارد. حداکثر منبری که خیلی محتاط باشد، روایتی را که در کتب معتبره وارد شده نقل می‌کند. علی ما فی الکتب المعتبرة، امثال اینها. اما اینکه خود این روایت هم معتبر باشد و امثال اینها، این در هیچ یک از این عبارت‌ها ظهور ندارد.

ما در مورد صدوق این احتمال اینکه قال الصادق‌هایش بر مبنای یک همچین سبکی نباشد را چطوری دفع کنیم؟ به خاطر مقدمه. و این مقدمه بین رَوی و رُوِیَ فرق نمی‌گذارد. به صیغة معلوم باشد، به صیغة مجهول باشد. سئل باشد، روی باشد، اینها، این فرق‌ها فرق گذاشته می‌شود.

شاگرد: شبیه اینکه این مورخ می‌گوید فلان پادشاه در ۵۰۰ سال پیش اینگونه بود، این کار را کرد، و فلان. یعنی علی ما فی کتب التاریخ. عرفاً دیگر دروغ نمی‌گویند.

استاد: بله.

در اینجا یک مطلبی آقای سیستانی دارند.

اصل مطلب، کاملاً مطلب درستی است. یک ادامه‌ای دارند، ایشان می‌گویند که و منها یظهر که این بحث‌هایی که شده که مشیخة فقیه آیا شامل موارد رَوی و رُوِی عنه می‌شود یا اختصاص دارد به روی؟ یا شامل مواردی که با تعبیر سئل هم هست می‌شود یا نمی‌شود، همة این تفصیلات، تفصیلات باطلی هست و نادرست است. البته این تفصیلات به وجوه دیگری هم که در جای خودش ذکر شده مردود است.

ارتباط این را با این بحث را نفهمیدم که چطور شد از آن مقدمه‌چینی‌ها بطلان این تفصیلات را ایشان نتیجه گرفته؟

یک بحث این هست که مرحوم صدوق در مشیخه که می‌گوید ما رویته عن زرارة، آیا شامل مواردی که با روی زراره تعبیر شده، اختصاص به آنها دارد؟ یا مواردی که عن زرارة هم به صیغة مجهول هست شامل می‌شود؟ یا جایی که با تعبیر سئل زرارة ابا عبدالله هست، آنها را هم شامل می‌شود یا نمی‌شود؟

اگر ما قائل بشویم که عبارت مشیخه شامل نمی‌شود. معنایش این است که روی عن زراره به معنای قال الصادق است. مرسل تلقی می‌شود. مرسلاتش مرحوم صدوق اعتبار کرده. اینکه چون مرحوم صدوق همة روایت‌های کتابش را معتبر می‌داند، این را شاهد بگیریم، پس بنابراین مشیخه، رُوی عن زراره را هم شامل می‌شود این چه ملازمه‌ای دارد؟ مشیخه روی عن زراره را شامل نمی‌شود. ولی رُوی عن زراره هم معتبر هست. یک بحث این است که رُوی عن زراره معتبر است یا معتبر نیست. یک بحث این است که مشیخه رُوی عن زراره را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ رُوی عن زراره مثل قال الصادق می‌شود. همان وجهی که اگر توانستید قال الصادق را تصحیح کنید، روی عن زراره را هم می‌شود تصحیح کرد. ولی بحث مشیخه یک چیز دیگر است. ما می‌خواهیم بگوییم ما می‌خواهیم از طریق چسباندن طریق مشیخه به طریقی که در فقیه واقع هست از این طریق روایت را تصحیح کنیم. نه از آن طریقی که مرسلات را تصحیح می‌کنیم.

آن صدر و ذیلی که ایشان چیده چه ارتباطی دارد من نفهمیدم. اگر کسی تفصیل هم قائل می‌شود می‌خواهد بگوید که رویته عن، ظهور دارد در جایی که با تعبیر روی گفته و ناظر به مرحلة روایت کردن راوی است. به صیغة معلوم. ولی آنجایی که ناظر فقط به مرحلة تحمل است، سئل با روی فرقش این است. سئل زراره، می‌گوید زراره سؤال کرد. اما اینکه زراره خودش هم روایت کرد یا روایت کرد نگفته. ولی روی زراره، یعنی علاوه بر اینکه سؤال کرده، روایت هم کرده. ممکن است شخصی ادعایش این است که در جایی که لفظ ما دالّ بر مقام ادای روایت هست به صیغة معلوم، اختصاص به این دارد. این بیاناتش نفی آن نمی‌کند. اینکه رویته دایرة شمولش چقدر است، این بحث‌ها ربطی ندارد. آن باید با قرائن دیگر مطلب را درست کند.

بله، آن قرائن دیگری که ایشان اشاره می‌کند و من در بعضی جاها دیدم که اتفاقاً خیلی هم شبیه بود در تقریرات درس ایشان، بعضی جاها نکاتی بود که نمی‌دانم آیا مثلاً آن مقرر آنها را از بحث‌های ما استفاده کرده یا دقیقاً همین بحث‌ها، احتمال می‌دهم ایشان هم عین همین نتیجه‌هایی، روش‌هایی که باشد دنبال کرده باشد. چون ایشان بحث مفصلی شرح مشیخة تهذیب و استبصار داشته و ممکن است یک روش واحدی.

به دو تا روش اثبات این مطلب کرده بودم که همة این تعبیرات مختلف مشمول مشیخه هستند. یک روش این هست که کسانی که در مشیخة فقیه هستند بعضی‌هایشان در فقیه فقط یک روایت دارند. مواردی که یک روایت دارند دنبال کردیم. دیدیم بعضی‌هایشان با تعبیر روی است. بعضی‌ها رُوِی عن هست. بعضی‌ها سئل است، امثال اینها. این تعبیرات مختلف در راویانی که یک روایت فقط در فقیه دارد، در همة این تعبیرات. همه یعنی اکثرش، اکثر قریب به اتفاقش در این چیزها وارد شده. که خود این نشانگر سعة گسترة رویته هست.

نکتة دوم اینکه مقایسة مشیخة فقیه با متن فقیه از مقایسه می‌فهمیم که ایشان عناوین مشیخه را از متن برداشته. ترتیبش عین ترتیب متن است. البته یک چیزی حدود ۲۵ صفحة اوّل را به دلیل نامعلومی از اصل کتاب برنداشته. یعنی عناوینی که در مشیخة فقیه هست ترتیبش عین ترتیب اصل کتاب است. یعنی لیست غیر تکراری عناوین کتاب است کأن مشیخه. ۲۵ تای اوّل نمی‌دانیم چرا از آنجا برنداشته. احتمال می‌دهم آن ۲۵ صفحه مثلاً چسبیده بوده به مقدمه، جزء مقدمه تلقی کرده بوده، می‌خواسته مشیخه استنساخ کند. علتش را نمی‌دانم، علتی که چرا آن ۲۵ صفحه را چی شده. آن وقتی خواسته کتاب را بردارد، ۲۵ صفحه‌اش ماند، یک علتی که نمی‌دانم علتش چی است.

۲۵ صفحة اول که بگذریم شروع می‌شود چیزهای مشیخه. یک سری موارد قدر متیقن مواردی هست که مشیخه ناظر به آن است. یعنی آن جایی، اولین موردی که قطعاً ناظر به آن است. ما ۳۹۳، ۳۹۴ مورد که در مشیخه هست همه‌اش را تعیین کردیم که از کجا گرفته. این جایی که گرفته شده مشخص هست که بعضی‌هایش با تعبیر روی هست، بعضی جاها به تعبیر رُوِیَ عنه هست و امثال اینها. هر دو روش، تقریرات بحث آقای سیستانی بود.

شاگرد: تکراری‌هایش چی؟

استاد: حالا با تکراری‌هایش کار نداریم. ترتیب را از اوّل ذکر کرده غیر تکراری‌هایش را آورده.

تصورم این بود که این مطلب را برای اوّلین بار خودم کشف کردم ولی اخیراً. همین مطلب که ترتیب مشخیه و امثال اینها. ولی یک نکته‌ای که وجود داشت این است که بعضی رفقا از درس آقای گنجی نقل کردند که در حاشیة چاپ آقای خرسان هم به این مطلب اشاره شده. مراجعه کردیم دیدیم آقای آسید حسن خرسان این مطلب را از شرح لاهیجی بر فقیه نقل کرده. البته خودش نپذیرفته، ولی دقیقاً همین مطلبی که ترتیب مشیخه عین ترتیب کتاب است این را از شرح لاهیجی نقل کرده.

شاگرد: نتیجه را هم مترتب کرده؟

استاد: برای ترتیب این نتیجه نیست. اصل اینکه ترتیب مشیخه با ترتیب کتاب است. من از این چیز خیلی نتایج گرفتم. یعنی یک عالمه بحث‌های رجالی را براساس این چیز استوار کردم. ایشان فقط همین که ترتیب مشیخه مثل ترتیب کتاب است این تکه‌اش. لاهیجی که صاحب محبوب القلوب است. و شرحی بر مشیخة فقیه داشته.

شاگرد: کتاب شرحش هست؟

استاد: چاپ شده نیست و مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ می‌گوید نسخة کاملش در نجف در کتابخانة میرزا محمد تهرانی وجود داشت، پیدا بشود خیلی خوب است. من هنوز خبری از این کتاب ندارم، نقلی که هست از نقل آقای خرسان نقل می‌کنم، یک نکتة جالبی بود که مرحوم لاهیجی دارد. از این خیلی استفاده‌ها کردم. شاید ۷، ۸ تا مبنای مهم رجالی را براین اساس استوار کردم. آن نتایج و امثال اینها را ندیدم کسی به آن متعرّض بشود. ولی اصل اینکه این دیدگاه را توجه کردم خودش خیلی خوب بود که همینجوری الکی به خودمان نسبت ندهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد وآل محمد

[پایان]